



(۲)



تأویل شناخت در آمدنی بد

دکتر محی الدین بهرام محمدیان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

اشاره

بخش نخست این مقاله که به بررسی آیات متشابه قرآن اختصاص داشت، در شماره پیش تقدیمتان شد. در این قسمت موضوع تأویل مورد بحث مؤلف محترم است که از نظر گرامی شما می‌گذرد.

طریق معهود بحث مربوط را پی می‌گیریم. اشکالات و یا سوالات عبارتند از:

- مراد از تأویل چیست؟
- مرجع ضمیر «تأویله» چیست؟

- «واو» موجود بین «الله» و «الراسخون فی العلم» عاطفه است یا مستأنفه؟
- بالاخره تأویل با آیات متشابه چه ارتباطی دارد؟

تأویل

کلمه «تأویل» در اصل از ماده «أول» گرفته شده است. «أول» در لغت عربی به معنی «بازگشت و رجوع» و «سریچی» آمده است.

صاحب کتاب «قاموس» می‌گوید: «اول یعنی به سوی او رجوع کرد و هر گاه با

عن متعدی می‌شود، به معنای سریچی و ارتداد می‌آید.

سپس می‌گوید: «کلام را تأویل نمود، یعنی آن را برگردانید و ارزیابی نمود و تفسیر کرد. کلمه تأویل به تعبیر خواب نیز اطلاق می‌شود.»^۱

در «لسان العرب» نیز همین معانی ذکر شده است.^۲ زمخشری در «اساس البلاغه» آن را به معنی «سیاست و تدبیر کردن» گرفته است و می‌گوید: «آل الرعیة یؤولها ایالة حسنة... و هو مؤتال لقومه.» یعنی، امور



قوم خویش را به نیکی اداره کرد، یا او، برای قوم خویش سیاستمدار خوبی است. به شعر کمیت نیز استشهاد می کند که گفت: **وَقَدْ طَالَمَا يَا أَلَّ مِرْوَانَ التَّمُّ**
بِلَادٍ مَسَّ أَمْرَ الْعَرِيبِ وَلَا عَمَلٌ
ثعلب نیز می گوید: «تأویل و تفسیر به یک معنا هستند.» همین معنا از میرد نیز نقل شده است. ابن منظور را لسان العرب این گونه نقل می کند: «سئل أبو العباس احمد بن يحيى عن التأويل فقال: «التأويل وَ الْمَعْنَى وَ التَّفْسِيرُ وَاحِدٌ» بعضی دیگر از لغویین، «تأویل» را به «سرانجام رسانیدن» معنا کرده اند.

با توجه به مطالب گفته شده، می توان پذیرفت که تأویل در تمام موارد فوق به همان معنای «بازگردانیدن» به کار می رود و خصوصیات دیگر به تناسب موارد استعمال بر آن افزوده می شود. مثلاً آن جا که زمخشری تأویل را به معنای تدبیر و سیاست می گیرد، معلوم است «اول» نمی تواند «سیاست و تدبیر کردن» را به عنوان معنی مستقلی برای خود بپذیرد، ولی چون در اداره شؤون جامعه همواره مرجع اصلی آموز، شخص رئیس یا بزرگ قوم و قبیله است، بازگشت امور مردم نیز به طرف اوست. به همین دلیل است که می توان رئیس قوم و قبیله را «مؤتال و مؤول» نامید.

نظر به این که ارجاع آموز به مضاد و مراجع اصلی خودش بر طبق مصالح هر جامعه ای صورت می پذیرد و آن نیازمند تدبیر و سیاست است، از این رو مشتقات ماده «اول» در این مورد ملازم با معنای تدبیر و سیاست است.

تأویل در قرآن

کلمه تأویل در شانزده آیه قرآن ذکر شده است که آن ها را مورد توجه قرار

می دهیم. لازم به ذکر است که در سه آیه از قرآن، کلمه تأویل برای قرآن به کار گرفته شده است که ابتدا بدان ها اشاره می کنیم:

۱. **سوره آل عمران، آیه ۷:**
«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا...»

۲. **سوره اعراف، آیه ۵۲، ۵۳:**
«وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلِ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ...»

«و هر آینه برایشان کتابی آوردیم که آن را روی علم تفصیل دادیم، در حالی که برای جمعی که ایمان می آوردند، هدایت و رحمت است. اینان نگران نیستند، مگر تأویل آن را. روزی که تأویلش می آید (روز قیامت)، کسانی که پیش تر آن را فراموش کرده بودند، می گویند: فرستادگان خدا - در دنیا - به سوی ما به حق آمده بودند.»

۳. **سوره یونس، آیه ۳۹:**
«وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ...» تا **«بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَحِيطُوا بِعِلْمِنَا وَلَمَّا يَا تَهُم تَأْوِيلَهُ كَذَّالِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَنَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»**

«و این قرآن افترا نبود... بلکه اینان تکذیب کردند، آنچه را که بدان احاطه نداشتند، در حالی که هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. به همین گونه، آنان که پیش از ایشان نیز بودند، تکذیب کردند و دروغ پنداشتند. پس عاقبت و پایان کار

ستمگران را نظاره کن که چگونه خواهد بود.»

چنان که در معنی ریشه لغوی تأویل گفته شد، از ریشه «اول» به معنی «رجوع کردن» است و مراد از تأویل نیز آن چیزی است که آیه به سوی آن باز می گردد. در مقابل «تأویل»، «تنزیل» است که منظور از آن، معنی روشن و تحت اللفظی آیه می باشد. با توجه به این معنا، در آیاتی که گذشت، تأویل یعنی: «عاقبت امور و تحقق واقیعت هایی که سرانجام امور محسوب می شوند.» در آیات دیگری از قرآن نیز تأویل استعمال شده است که برای استفاده از آن ها در تأویل قرآن بازگو می کنیم.

۴. **سوره نساء، آیه ۵۹:**
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و پیامبر و صاحبان امر از (میان) خود اطاعت کنید. پس اگر درباره چیزی با یکدیگر نزاع کردید، آن را به خدا و رسول برگردانید. اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و نیکوترین تأویل است.» در این آیه، کلمه تأویل به همان معنای ارجاع و عاقبت آمده است که با معنی لغوی ماده اصلی کلمه، کاملاً مطابقت دارد.

۵. **سوره یوسف، آیه ۶:**
«وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ...»

«و پروردگار تو این چنین تو را نیز می گزیند و تأویل احادیث را به تو

می آموزد.

کلمه تأویل در آیات دیگر همین سوره مکرر به کار رفته است که به ترتیب عبارتند از:

آیه ۳۶: «نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.»

«ای یوسف! ما را از تأویل آن باخبر ساز که ما تو را از نیکوکاران می بینیم.»

آیه ۳۷: «قَالَ لَا يَا تُبَيِّكُمَا طَعَامَ تُرْزُقَانِهِ الْإِنْبَاءَ نَكْمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا...»

«(یوسف) گفت: طعامی که روزی شماست، برایتان نمی آید، مگر این که قبل از آمدن آن شما را به تأویل آن (حقیقت آن خواب) آگاه خواهم نمود.»

آیه ۴۴: «قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ.»

«گفتند: این خواب های آشفته و در هم است که ما به حقیقت این گونه خواب ها دانا نیستیم.»

آیه ۴۵: «أَنَا أَنبِئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ...»

«(یکی از آن دو کس گفت:) من شما را از تأویل و حقیقت آن خواب باخبر و آگاه می سازم.»

آیه ۱۰۰: «وَقَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُؤْتُونَ قُلُوبَكُمْ قَدْ جَعَلْنَا رُؤْيَاكَ مِنَ الْقَدِيمِ فَمَا تُصَلِّحُ»

«و (یوسف) گفت: ای پدر! این حقیقت و سرانجام خوابی است که پیش از این دیده بودم که به تحقیق پروردگار آن را حق و آشکار گردانید.»

آیه ۱۰۱: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...»

«ای پروردگار من! به راستی مرا ملک و فرمانروایی بخشیده ای و تأویل احادیث را به من آموخته ای.»

در آیات مذکور نیز اگر دقت شود، تأویل به معنای واقعیاتی است که سرانجام و عاقبت احادیث و یا خواب ها و احلام می باشد.

۶. سوره اسری، آیه ۳۵:

«وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطِ السُّبَّانِ الْمُسْتَقِيمِ، ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.»

«و پیمانانه را پر گیرید، هر گاه پیمانانه می زنید. با ترازوی راست و درست وزن کنید که این بهتر و عاقبت و پایان آن نیکوتر است.»

۷. سوره کهف، آیه ۷۸:

«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأْنَبَيْكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»
«(بنده خدا) گفت: این زمان هنگام جدایی میان من و تو است. به زودی تو را از تأویل (باطن و نهان) چیزی که توان صبر و شکیبایی بر آن را نداشتی، آگاه می سازم.»

استعمال لفظ تأویل

در آیات قرآن

مجید نه تنها به

معنی خلاف

ظاهر نیست،

بلکه تأویل هر چیزی

همان حقیقتی

است که از آن

سرچشمه می گیرد

و آن چیز به نحوی تحقق

دهنده و حامل

و نشانه اوست.

۸. سوره کهف، آیه ۸۲:

«ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»
«این تأویل چیزی بود که نتوانستی بر آن صبر کنی.»

این ها آیاتی هستند که تأویل در آن ها به کار رفته است. با توجه به کاربرد کلمه تأویل در این آیات، امید است تعریفی از آن به خواننده محترم ارائه شود؛ هر چند پیشاپیش نظر برخی از علما و مفسران را نقل خواهیم کرد.

تأویل در تعریف دانشمندان

همان گونه که در بحث محکم و متشابه باکثرت اقوال و اختلاف آرا مواجه بودیم، در این بخش نیز با اختلاف نظر علما و دانشمندان مواجه هستیم. با پیگیری آرا و نظرات آنان، به بیش از ده قول برخورد می کنیم که ما آن ها را به دو قول متقدمین و متأخرین تقسیم می کنیم و هر دو گروه و وجه اشتراکشان را بازگو می نمایم:

۱. قول متقدمین از علما تقریباً بر این بود که «تأویل» مرادف با «تفسیر»، یعنی محصل معنی کلام است. بنابراین همه آیات قرآنی تأویل دارند. لیکن به مقتضای آیه شریفه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ»، تأویل متشابهات را غیر از خدا کسی نمی داند. بر همین اساس بوده است که بعضی از متقدمین گفته اند، مراد از متشابهات قرآن همان حروف مقطعه است، زیرا جز حروف مقطعه قرآنی، آیه ای وجود ندارد که معنی آن برای عموم مردم مجهول و غیر قابل دسترس باشد.

۲. قول دیگر از آن متأخرین است که معمولاً تأویل را به معنی «خلاف ظاهر» اطلاق کرده اند که از کلام قصدشود. بنابراین تعریف، همه آیات قرآنی تأویل



ندارند و فقط آیات متشابه دارای تأویل و معنی خلاف ظاهر هستند و به معنی آن‌ها نیز غیر از خداوند کسی احاطه ندارد؛ همانند آیاتی که قبلاً نمونه‌هایی از آن‌ها را بیان کردیم، مثل: تجسس، آمدن، نشستن، تأسف، تأثر و سایر لوازمی که مادیت را به خدا نسبت می‌دهند.

این قول و معنا عملاً به قدری شایع و رایج شده است که در میان بسیاری از علمای لغت متأخر نیز، لفظ تأویل در معنی «خلاف ظاهر»، حقیقت ثانویه گشته است. به نظر ما، با وجود قدمت قول اول و شهرت قول دوم، هیچ کدام از این اقوال نمی‌توانند درست باشند؛ زیرا:

اولاً: چنان‌که در آیات مورد اشاره آمد، مثلاً در سوره اعراف «هَلْ يَنْظُرُونَ الْأُتُورَةَ» و آیه سوره یونس «بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يُحِيطُوا بِعَلْمِهَا وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهَا»، آنچه ظاهر است، این است که همه قرآن تأویل دارد، نه تنها آیات متشابه. چنان‌که بنای قول اول بر این است.

ثانیاً: لازمه چنین قولی این است که در قرآن آیه‌ای وجود داشته باشند که مدلول حقیقی آن‌ها، مشتبه و برای مردم مجهول باشد و جز خداوند، کسی بر آن‌ها واقف نباشد. اما کلامی که از رساندن معنی مورد نظر خود نارسا و ناتوان باشد، کلام بلیغ به حساب نمی‌آید. در صورتی که ما ادعا داریم، قرآن کلام بلیغی است که با بلاغت و فصاحت خود، به همه سخنوران تحدی و اعلام تفوق و برتری می‌کند.

ثالثاً: اگر این قول را بپذیریم، حجت قرآن تمام نمی‌شود، زیرا قرآن کریم احتجاج می‌کند به «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا». از دلایل این که قرآن کلام بشری نیست، همین است که در آن اختلاف

معنی و مدلول وجود ندارد و اگر اختلافی نیز در ابتدای امر به چشم بخورد، با تدبر در آیات از بین می‌رود. ولی اگر بنا شود، مقدار قابل توجهی از آیات قرآن را متشابه بدانیم که با محکومات اختلاف داشته باشند و رفع اختلاف را نیز بدین روش عمل کنیم که بگوییم ظواهر آن‌ها مراد نیستند و مراد معانی دیگری هستند که آن‌ها هم فقط خدا می‌داند، در این صورت چنین رفع اختلافی، دلیل بر خدایی بودن قرآن نمی‌شود.

رابعاً: دلیلی وجود ندارد که بگوییم، مراد از تأویل در آیه محکم و متشابه به معنی خلاف ظاهر است و در آیه‌ای هم که از قرآن مجید اشاره کردیم و در آن‌ها لفظ تأویل به کار رفته بود، چنین معنایی را نمی‌یابیم که اراده شده باشد. مثلاً در سه جا از داستان حضرت یوسف (علیه السلام)، تعبیر خواب «تأویل» نامیده شده است و روشن است که تعبیر خواب معنی خلاف ظاهر خواب نیست، بلکه حقیقت خارجی عینی است که در خواب به صورت مخصوصی رؤیت می‌شود.

همان‌گونه که یوسف (ع) به خاک افتادن پدر و مادر و برادران را به صورت سجده خورشید و ماه و ستارگان دیده بود. یا این که پادشاه مصر به نقل از همان سوره، قحطی هفت ساله مصر را در شکل هفت گاو لاغر که هفت گاو فربه و چاق را می‌خورند و یا هفت سنبل سبز و هفت سنبل خشک، دیده بود. یا در داستان موسی و خضر از سوره کهف، پس از آن که خضر کشتی را سوراخ می‌کند، پسری را می‌کشد و سپس دیوار کجی را بدون اجرت و پاداش راست می‌کند و در هر مرحله، موسی (ع) اعتراض می‌کند و خضر در مقام جواب، حقیقت و منظر اصلی کارهایی را

که به امر خدا انجام داده بود، بیان می‌کند و آن را تأویل می‌نامد. پر واضح است که در این جا، حقیقت کار و منظور واقعی آن به صورت کار ظهور کرده و به منزله روح آن است که تأویل نامیده شده است، نه معنی برخلاف ظاهر. لذا در این موارد حقیقت و واقعیت قضیه و داستان «سوراخ کردن کشتی»، «کشتن پسر» و «ساختن دیوار بدون اجرت» به عنوان تأویل قضایای مبهم و مورد سؤال و اعتراض موسی (ع) ذکر شده است. اسراروی که خضر (ع) در داستان مزبور به عنوان تأویل برای حضرت موسی (ع) تشریح کرده، در حقیقت باطن قضایای ذکر شده و مآل و مرجع واقعی آن‌ها محسوب می‌شود.

با توجه به این آیات و استعمال کلمه تأویل در آیات شریفه، روشن می‌شود که نه تنها تأویل به معنی خلاف ظاهر نیست، بلکه «تأویل» هر چیزی حقیقی است که آن چیز از آن سرچشمه می‌گیرد و به نحوی تحقق دهنده و حامل و نشانه اوست. چنان‌که صاحب زنده تأویل، خود تأویل آن است و ظهور تأویل با صاحب آن است.

آیا همه قرآن تأویل دارد؟

در بازگویی نظر متقدمین و متأخرین گفتیم که متقدمین علماً معتقد بودند که همه قرآن تأویل دارد و آن را محصل معنای کلام می‌دانستند و تأویل متشابهات، را به خدا اختصاص می‌دادند. با آن که ما با تعریف ارائه شده در مورد تأویل از جانب متقدمین موافق نبودیم، ولی به تصریح آیات ۵۳ سوره اعراف و ۳۹ سوره یونس، همه قرآن دارای تأویل است. البته ذکر شد که متأخرین از علما در تعریف تأویل بر خلاف علمای پیشین نظر داده‌اند و فقط

متشابهات را دارای تأویل معرفی کرده اند. اینان معمولاً به استناد ارجاع ضمیر «ه» در «وایتغاه تأویله مایعلم تأویله» به «ما تشابه» در آیه ۷ سوره آل عمران این نظر را اظهار داشته اند و قائل شده اند که «تأویل» به آیات متشابه اختصاص داشته است و آیات محکم از تفسیر باطنی برخوردار هستند. بر این اساس، آیه مزبور را چنین ترجمه و معنی کرده اند: «و اما کسانی که قلبشان آلوده به گمراهی است، به دنبال آیات متشابه می روند تا از این راه فتنه ای بر انگیزند و آن آیات را تأویل نمایند، در صورتی که تأویل آیات متشابه را کسی جز خدا نمی داند و...»

اما استدلال به این آیه شریفه برای اثبات اختصاص تأویل به متشابهات، مورد اشکال و ایراد است؛ زیرا مرجع ضمیر «تأویله» به «ما تشابه» بر نمی گردد، بلکه همانند ضمیر «ما تشابه منه» به خود قرآن بر می گردد و این با سیاق آیه تناسب بیش تری دارد. ولی اگر از این نیز صرف نظر کنیم، باز برگرداندن ضمیر «ه» به «ما تشابه» مشکلی را حل نمی کند. زیرا آنچه مورد نظر آیه است، اثبات تأویل برای آیات متشابه و سلب فهم آن از عامه مردم است، در حالی که «حصر تأویل» به متشابهات خارج از مدلول آیه می باشد و نهایت این قول آن می تواند باشد که آیه دلالتی بر اثبات تأویل برای محکومات ندارد و البته برای عقلا روشن است که دلالت نکردن، لازمه اش نفی مطلق نیست.

دیگر این که دو آیه شریفه ۵۳ اعراف و ۳۹ یونس صراحت دارند که کل قرآن تأویل دارد. در برخی از روایات نیز مشاهده می شود که برای آیات محکم نیز تأویل ذکر شده است و احیاناً، بر ارجاع ضمیر «تأویله» در آیه مورد نظر به قرآن، تصریح

دارد. چنان که در روایتی از امام باقر (ع) نقل شده است که «مایعلم تأویله» آیه «تأویل القرآن کله...»^۵ (تأویل آن را نمی داند، یعنی تأویل تمام قرآن را نمی داند.)

تأویل قرآن را چه کسی می داند؟

در پاسخ به این سؤال، برخی از مفسرین با توجه به قسمتی از آیه گفته اند که تأویل قرآن از مختصات علم الهی بوده است و جز خداوند، کسی دیگر از تأویل کتاب آگاهی ندارد. استناد این گروه از مفسرین که اکثراً از قداما و از مفسرین حنفی مذهب هستند، به قسمت اخیر آیه شریفه «و مایعلم تأویله الا الله» است که آن را مثبت نظر خویش پنداشته و جمله بعد از آن را «والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا»، جمله ای مستقل و مستأنف دانسته اند. برخی از آنان، در توجیه نظر خویش، علاوه بر مستندات روایی، همانند این که ای بن کعب آیه را این گونه می خواند: «و ما یعلم تأویله الا الله و یقول الراسخون فی العلم آمنا به...» و یا این که ابن مسعود این گونه قرائت می کرد: «ان تأویله الا عند الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به...»، استدلال به این معنا می کنند که ایمان راسخان در علم به تمام آنچه در علم الهی است، در صورتی قابل تقدیر و ستایش است که آنان نسبت به امور فوق، از جمله تأویل آیات، عالم نباشند. در غیر این صورت، ایمان و تسلیم در مقابل چیزی که بر آن علم و آگاهی دارند، این چنین قابل و ستایش نیست.

این نظر به دلایلی قابل بحث و دقت است:

۱. بنا بر قول مشهور بین مفسران، «واو» در «الراسخون فی العلم» برای عطف

به مستثنی است. از جمله آن ها می توان به مفسران مشهوری همچون زمخشری، صاحب «کشاف»، طبرسی صاحب «مجمع البیان»، قاضی بیضاوی، صاحب «انوار التنزیل» و شیخ الطائفه طوسی، صاحب «تبیان» اشاره کرد که این قول را پسندیده اند. علاوه بر تأیید مفسران و ادیان در پاره ای از روایات منقول از ائمه اطهار (ع) و نیز صحابه و تابعین، علم به تأویل، علاوه بر ذات باری تعالی، به راسخان در علم نیز اثبات شده است.

در «تفسیر قمی»، از امام محمد باقر (ع) نقل شده است که حضرت درباره آیه «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم» فرمودند:

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله، افضل الراسخین فی العلم قد علم جمیع ما انزل الله علیه من التنزیل و التأویل و ما کان الله لیُنزل علیه شیئاً لم یعلمه تأویله و اوصیائه من بعده یعلمونه کله...»^۶

«همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برترین راسخان در علم است. او تنزیل و تأویل آنچه را که از سوی خداوند به او نازل می شد، به تمامیت می دانست و قرار خداوند نیز بر این نبود که چیزی را بر او نازل کند که تأویلش را به او نیاموخته باشد. اوصیا و جانشینان بعد از او نیز همه آن را تأویل و تنزیل می دانند.»

در روایات فراوان دیگری که در کتاب «اصول کافی» و سایر کتاب های حدیث آمده اند و عده ای از مفسران همانند صاحب «البرهان» و «نور الثقلین» آن ها را ذیل آیه شریفه جمع آوری و نقل کرده اند، علاوه بر تعیین مصداقیق «الراسخون فی العلم» که پیامبر بزرگوار اسلام (ص) و ائمه اهل بیت (ع) را از آن جمله شمرده اند، علم به تأویل قرآن را به آن ها نسبت داده اند.

تأویل در تمام

موارد به همان

معنای «مازگردانیدن»

به کار می رود و

خصوصیات دیگر

به تناسب موارد استعمال

بر آن افزوده می شود

بگیریم، ستایش از راسخان در علم، به سبب نادانی آنان نسبت به تأویل است، بلکه ستایش بدان جهت است که راسخان در علم، همه کتاب را از آن پیشگاه اعلی رب می دانند که تشابه و تنزیل آن، برای تربیت و ارتقای عقول مستعد است.

اگر «الراسخون» مبتدا و «يقولون» خبر آن باشد، تناسب و پیوستگی با وصف الراسخون ندارد؛ چون هر عالم و جاهل مؤمن با ایمان تحقیقی و یا فطری، همین وصف و مقال «آما به کل من عند ربنا» را دارد و منحصر به وصف راسخان نیست.

در حالی که وصف «الراسخون» اشعار به این دارد که راسخون فی العلم، قدرت دریافت تأویل و یا زمینه آن را دارند.

تأویل و تفسیر

چنان که قبلاً گذشت، استعمال لفظ تأویل در آیات قرآن مجید نه تنها به معنی خلاف ظاهر نیست، بلکه تأویل هر چیزی همان حقیقتی است که از آن سرچشمه می گیرد و آن چیز به نحوی تحقق دهنده و حامل و نشانه اوست. اما در مورد تفسیر نیز علما نظرات متفاوتی ارائه داده اند: برخی تفسیر را مترادف با تأویل دانسته و هیچ فرقی بین آن دو قائل نشده اند. برخی دیگر، نظراتی غیر این داده اند که بعد از توضیح معنی لغوی واژه تفسیر، بدان ها می پردازیم.

زیرویس

۱. قاموس اللغة فیروزی آبادی، چاپ دارالهجره قم.
۲. لسان العرب، جلد ۱۱، صفحه ۳۲، چاپ قم.
۳. اساس البلاغه، صفحه ۱۲، چاپ مصر.
۴. لسان العرب، جلد ۱۱، صفحه ۳۳.
۵. تفسیر صافی، جلد ۱، ذیل آیه شریفه.
۶. تفسیر قمی، جلد ۱، چاپ قم، صفحه ۹۶ و ۹۷.
۷. تفسیر المنار، جلد ۳، چاپ مصر، صفحه ۱۶۷.
۸. مستند احمد بن حنبل، جلد ۱، صفحه ۲۶۶ و صحیح بخاری و صحیح مسلم، باب فضائل الصحابه.
۹. سوره نجم، آیه ۳.
۱۰. سوره قاطر، آیه ۸۲.

حتی در روایتی از ابن عباس نیز نقل شده است که می گفت: «أنا من الراسخین فی العلم وانا أعلمُ تأویلَهُ»: من از راسخان در علم هستم و تأویل آن را نیز می دانم. این روایت را بسیاری از علمای عامه در اثبات فضیلت ابن عباس نقل کرده اند و با این روایت که معروف خاص و عام است که رسول خدا (ص) در حق ابن عباس این دعا را کردند:

«اللَّهُمَّ فَفِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمَهُ التَّوْبِيلَ»^۱

«خدایا او را در دین دانشمند گردان و

تأویل را به او بیاموز.»

اگر این امکان وجود نداشته باشد که تأویل قرآن را غیر از خدا کس دیگر بداند و بدان نیز دسترسی نباشد، دعا و درخواست پیامبر بزرگوار اسلام چه می تواند باشد؟ در حالی که به ضمانت قرآن کریم «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^۲ سخن بیهوده بر زبان او جاری نمی شود.

دیگر این که گفتیم، آنان که جمله «و الراسخون فی العلم» را جمله مستقل شمرده اند، گفته اند: «قرائت آبی و یا ابن مسعود به گونه ای دیگر بود.» در جواب این اشکال باید توجه شود که: اولاً این دو قرائت حجیت ندارند. ثانیاً، اگر به فرض این دو قرائت را نیز پذیرفتیم، نهایت درجه دلالت آن ها همین است که بگوییم، این آیه دلالت ندارد که راسخین در علم نیز عالم به تأویل هستند. واضح است که دلالت نداشتن این آیه غیر دلالت داشتن بر عدم علم است و چه بسا دلیل دیگری پیدا شود و دلالت بر آن بکند؛ همچنان که دلالی نیز ذکر کردیم.

اما جواب این اشکال که می گفتند: راسخان در علم از آن جهت قابل ستایش و تقدیرند که: «آنان با آن که به تأویل آیات عالم نیستند، تسلیم هستند»، باید

بگوییم: ستودن «راسخان در علم» در آیه مزبور هیچ منافاتی با علم آنان به تأویل قرآن ندارد؛ چرا که ستودن آنان اصلاً به آن دلیل نیست که به امر مجهولی ایمان دارند، بلکه به این دلیل است که آنان نسبت به محکم، متشابه، تنزیل و تأویل به گونه ای یکسان ایمان آورده اند و تشابهات و تأویلات با وجود دشوار فهمی و دیریاب بودن، هیچ گونه تنزلی در روح آنان ایجاد نکرده است. در مقابل، افراد جاهل و نادان نسبت به تشابهات و تأویلات قرآن همواره در معرض تنزل و تذبذب هستند و نمی توانند به آن ها ایمان ثابت و محکم داشته باشند. به عبارت دیگر، راسخان در علم از آن جهت لایق ستایش و ارجمندی هستند که پس از آگاهی شان به تشابهات و تأویل قرآن، تردیدی در ایمانشان حاصل نیامده است و می گویند، ما به همه آن ها ایمان آورده ایم که همه آن ها از جانب خدا هستند.

از طرف دیگر، قرآن کریم در آیه شریفه می فرماید:

«أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱
«فقط بندگان دانشمند و عالم از خداوند خشیت دارند.»

و در این کریمه هیچ تناسب ندارد که

